



# سبک‌ها چه‌گونه پدید می‌آیند



پرویز کلانتری نقاش  
پرویز کلانتری هنرمند  
پرویز کلانتری نویسنده  
پرویز کلانتری طنزپرداز  
پرویز کلانتری شاعر  
پرویز کلانتری کاریکاتوریست

به نمایش گذاشت و آبستراکسیونسیم از او شروع شد. شاگال در مهاجرت به پاریس تمام خاطرات زادگاهش را در قالب نقاشی‌هایی به شیوه‌ی سوررئالیسم، قصه‌پردازی کرده است. من خودم به شدت شیفته‌ی آثار شاگال هستم. در همه‌ی این نقاشی‌ها، سعی کرد روسیه را زنده کند، ولی این کار را در قلب پاریس کرد و به وطنش دعوت شد و نمایش‌گاهی از آثارش در آن کشور برگزار کرد. از آن بخش‌نامه‌ی رئالیسم سوسیالیستی هم هیچ چیز جالبی بیرون نیامد. در قلمروی نقاشی فقط سرگئی گراسیموف مرتب پرتره‌های استالین را در ابعاد ۷۰، ۸۰ متر نقاشی کرد که مفت نمی‌ارزید و آن‌ها الآن هیچ جای‌گاهی در تاریخ هنر ندارند. در قلمروی ادبیات هم فقط یک ایلیا ارنبورگ داشتند که از او هم هیچ چیز ماندگاری باقی نماند. یک نمونه‌ی قابل ذکر دیگر از کشوری دیکتاتوری در قلب اروپا، آلمان است. کشور آلمان بعد از هیتلر، تحمل مدرسه باوهاوس را نداشت. در این‌جا به اختصار اشاره می‌کنم که مدرسه‌ی باوهاوس در آلمان اولین مدرسه‌ای بود که دکترین هنر

چندی پیش به دعوت دانش‌گاه جندی شاپور شوشتر، نشستی با دانش‌جویان هنر داشتیم. پرسش اصلی آنان این بود: «سبک هنری چیست و این سبک‌ها چه‌گونه پیدا می‌شوند؟». در واقع این موقعیت، تکرار جوانی من بود. وقتی دانش‌جوی دانش‌کده‌ی هنرهای زیبا بودم، دقیقاً همین پرسش جدی را داشتم. به همین دلیل ضروری می‌دانم از زاویه‌ای، به این پرسش همیشه‌گی بپردازم. «هنر» مثل آب روان در جریان طبیعی خود، نیازمند یک بستر آزاد است، هم‌چنان که وقتی آب از بالا راه می‌افتد و به سمت شیب سرازیر می‌شود، هرگاه به سد و مانعی برخورد کند، خودش راهش را پیدا می‌کند و به جریان طبیعی ادامه می‌دهد. هنر در طول تاریخ شبیه همین جریان طبیعی را داشته و سبک‌های هنری هم بنا بر ضرورت‌های تاریخی و نیازهای زمانه از درون خود هنر پیدا می‌شوند. خلاصه این‌که هنر را نمی‌توان با بخش‌نامه‌ی دولتی صادر کرد. وقتی به تاریخ مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در حکومت‌های توتالیتر و دیکتاتوری، دولت‌مردان هنر را به مثابه‌ی یک ابزار سیاسی و ایدئولوژیک، در خدمت می‌خواستند. یک نمونه‌ی کامل آن اتحاد جماهیر شوروی است که بخش‌نامه‌ی دولتی صادر کرد و فقط رئالیسم سوسیالیستی را پذیرفته دانست. بنابراین هنرمندانی که دنبال نوآوری‌ها و جست‌وجوهای دیگر بودند، فضای مناسب‌شان را در آن‌جا نداشتند. این یک نمونه‌ی تاریخی خوب است که می‌بینیم هنر ملت روس در بیرون از مرزهای روسیه‌ی پس از انقلاب شکل می‌گیرد. هنرمندانی مثل کاندینسکی، شاگال، استراوینسکی و دیگران، هنر ملت روس را در بیرون از مرزهای روسیه شکوفا کردند. کاندینسکی اولین هنرمندی است که هنر مدرن را در قالب آبستره



مدرن، در آن جا مدون شد و بعد از این که هیتلر بر سر کار آمد، این مدرسه را تعطیل کرد و هنرمندان آن به این طرف و آن طرف جهان متواری شدند، اما باوهاوس در بیرون از آلمان به حیات فرهنگی اش ادامه داد. به عنوان مثال ولتر گروپیوس معمار مدرنیست باوهاوس به آمریکا رفت و در آن جا پایه گذار معماری مدرن شد و یا کاندینسکی، پل کلی، موهوی ناگی و همتایانش در بیرون از آلمان به فعالیتشان ادامه دادند. پل کلی یکی از کسانی است که در زمینه‌ی تدوین مفاهیم هنر مدرن نوشته‌های فراوانی دارد. آن چیزی که هیتلر از هنر انتظار داشت یعنی استفاده از هنر به عنوان یک چماق سیاسی و ابزار ایدئولوژیک در خدمت فاشیسم، نتوانست جایی در تاریخ هنر پیدا کند، اگر چه هنرمندان فاشیست برجسته‌ای هم در تاریخ هنر مثل شاعر برجسته ازرا پاوند داریم.

در باره‌ی چه گونه‌گی پیدایش سبک‌ها بد نیست برای نمونه به دادایسیم اشاره کنم. دادایسیم یک سبک هنری مدرن است که در زمان خاصی در اوایل قرن بیستم پیدا شد و رسالتش نفی هنر بود. هنر را به مسخره کشید و قداست هنر را از آن گرفت و لجن‌مال کرد. اما این اتفاق چرا پدید آمد؟ اشاره کردم که سبک هنر در سیر طبیعی

خود بنا به ضرورت‌های تاریخی و نیاز زمانه از درون خودش پیدا می‌شود. در مقطعی که دادایسیم اتفاق افتاد سه جریان اندیشه‌گی با هم پیدا شدند. در قلمروی فلسفه، نهیلیسم پیدا شد که خدا را نفی کرد و نیچه رسماً مرگ خدا را اعلام کرد. در قلمروی سیاست، آنارشیزم پیدا شد که هر نوع حکومتی را نفی کرد و هیچ پیشنه‌ی هم برای جای‌گزینی نداشت. بل که فقط کارش اعتراض و مخالفت بود. انقلابیون آنارشیزم که در آن دهه به‌ویژه در اروپا پیدا شدند، اجداد انقلابیون چپ بعدی مثل مارکسیست‌ها بودند. زمانه به‌گونه‌ای بود که به نظر می‌رسید در پایان قرن نوزدهم تاریخ نیازمند این اعتراض عمومی است. کار بشر به جایی رسیده بود که اعتراض داشت. اعتراض به خدا، حکومت یا حتا مقدسات هنر. این‌ها یک پیوند پنهانی با یکدیگر داشتند، بی آن که ارتباطی با هم داشته باشند. بنابراین دادایسیم هم‌زمان در ارتباط با دیگر انواع اندیشه‌های اعتراض‌آمیز پیدا شد. اگر چه در ابتدا کار دادایسیم این بود که قداست را از هنر بگیرد و مسخره کند. آثار فراوانی از دادایسیم‌ها در این زمینه داریم، مثلاً مارسل دوشان برای لبخند زو کوند که یک نوع قداست پیدا کرده بود، سبیل گذاشت و آن را مسخره کرد. همو در اثر معروف دیگری مستراح را وارونه گذاشت و عنوان فواره





(چشمه سرا) به آن داد. او با انتخاب این واژه ما را واداشت در ذهنمان تجسم کنیم که ادرار مثل فواره بالا می‌زند، و این کار خیلی هوش‌مندانه‌ای بود. او هر چه را که محترم و مقدس بود، به‌ویژه «اخلاق» هدف قرار داد. در آن مقطع از تاریخ، داداییست‌ها راه را برای نوآوری‌های بعدی هموار کردند و سوررئالیست‌ها از درون این‌ها پدید آمدند و سبک‌های مختلف دیگر که تا امروز ادامه پیدا کرده است.

سبک بنا به ضرورت تاریخ و نیاز جامعه از درون خود هنر بیرون می‌آید.

در این شماره به نمونه‌ای از آثار داستانی سوررئالیسم اشاره می‌شود. سوررئالیسم به طور خلاصه سبکی است که هنرمند مکنونات ضمیرش را به صورت خواب و خیال و هذیان بیان می‌کند. داستان کوتاه (نوشته‌ای کهن) یکی از آثار شگفت‌انگیز فرانتس کافکا نویسنده‌ی نام‌دار چک است که در سال ۱۹۱۷ نوشته شده است.

«فرانتس کافکا» وصیت کرده بود نوشته‌های چاپ نشده‌اش سوزانده شود. اما دوست صمیمی و وصی او «ماکس برود» از انجام این خواسته سر

باز زد و به این ترتیب تعدادی از برجسته‌ترین آثار ادبی قرن بیستم را از نابودی رهانید. رفتار تردیدآمیز کافکا در نقد نوشته‌های خود و حتا امتناع از انتشار آن‌ها نشان‌گر ناخشنودی او از خویشتن خویش است. اما همین ناخشنودی زمینه‌ساز آفرینش آثاری شد که در اهمیت آن هر چه گفته شود کم است.

\* \* \* \*

داستان کوتاه «نوشته‌ای کهن» به نقل از کتاب داستان‌های کوتاه کافکا، نشر ماهی، ۱۳۸۵، مترجم علی اصغر حداد

## نوشته‌ای کهن

به نظر می‌رسد در دفاع از سرزمین‌مان سخت کوتاهی شده است. تاکنون ما به این موضوع توجه‌ای نداشتیم و کار خود را پی می‌گرفتیم. ولی وقایع اخیر اسباب نگرانی‌مان را فراهم کرده است.

من در میدان‌گاه مقابل کاخ امپراتوری کارگاه کفاشی دارم. صبح‌ها پیش از طلوع خورشید همین‌که مغازه‌ی خود را باز می‌کنم، می‌بینم

دهانه‌ی تمامی کوزه‌هایی که به این میدان می‌انجامند مملو از مردان مسلح است. ولی این مردان سربازان ما نیستند، چادرنشینان شمالی‌اند که به طریقی بر من نامعلوم تا درون پایتخت که به واقع با مرز فاصله‌ی بسیار دارد رخنه کرده‌اند. به هر تقدیر حالا این‌جا هستند و به نظر می‌رسد هر صبح بر تعدادشان افزوده می‌شود.

این‌ها بنا بر طبیعت خود از خانه و کاشانه نفرت دارند و از این‌رو در هوای آزاد اردو می‌زنند. کارشان تیز کردن شمشیر، تراشیدن پیکان و تمرین سوار کاری است. این میدان بی‌سروصدا را که با وسواسی دلهره‌آمیز پاکیزه نگاه داشته می‌شد به طولی‌های واقعی بدل کرده‌اند. البته ما گاهی سعی می‌کنیم از مغازه‌ی خود بیرون بیاییم و دست‌کم کثافات خیلی ناچور را از سر راه برداریم. ولی روز به روز کسان کم‌تری دست به این کار می‌زنند، زیرا قبول چنین زحمتی بی‌فایده است و در ضمن این خطر را هم دارد که زیر سم اسب‌های وحشی برویم یا آن‌که به ضرب تازیانه زخمی بشویم.

گفت‌وگو با این چادرنشینان شدنی نیست. زبان ما را نمی‌فهمند، خودشان هم عملاً فاقد زبان‌اند. حرف‌زدن‌شان با هم به قارقار کلاغ می‌ماند. مدام مثل زاغچه جیغ می‌کشند. طرز زندگی ما و امکانات ما برایشان بی‌معنی است و به آن اعتنائی ندارند. در نتیجه به زبان ایما و اشاره هم روی خوش نشان نمی‌دهند. هر اندازه هم چانه‌ها را بجنبانی و دست و بالست را کج و کوله کنی، چیزی نمی‌فهمند و هرگز هم نخواهند فهمید. اغلب شکلک درمی‌آورند، چشم می‌درانند و کف به لب می‌آورند. ولی از این کار نه قصد ترساندن کسی را دارند و نه می‌خواهند چیزی بگویند. این کارشان فقط از روی عادت است و بس. هر چه را بخواهند برمی‌دارند. نمی‌توان گفت زور به کار می‌برند. ما پیش از آن‌که برای برداشتن چیزی دست دراز کنند، از برابرشان پس می‌نشینیم و همه چیز را به آن‌ها وامی‌گذاریم.

به اندوخته‌های من هم کم دست‌درازی نکرده‌اند. البته با دیدن حال و روز قصاب آن طرف میدان برای من جای گله و شکایت چندانی نمی‌ماند. هر روز پیش از آن‌که او فرصت عرضه کردن کالای خود را بیابد، چادرنشینان همه‌اش را به تاراج می‌برند و آن را می‌بلعند. حتا اسب‌هاشان هم گوشت‌خوارند. چه بسا دیده می‌شود که سواری کنار اسب خود دراز کشیده است و هر دو باهم، هر یک از سوی، شقه گوشتی را به دندان می‌کشند. قصاب مرد ترسویی است و جرئت ندارد عرضه‌ی گوشت را متوقف کند. البته ما وضع او را درک می‌کنیم، این است که برای حمایت از او پول روی هم می‌گذاریم. معلوم نیست اگر چادرنشینان گوشت گیرشان نیاید





چه خواهند کرد. ولی کسی هم نمی‌داند اگر هر روز گوشت داشته باشند، چه خواهند کرد. چند روز پیش قصاب به صرافت افتاد شاید لازم نباشد زحمت سلاخی را بر خود هموار کند و صبح روز بعد نره گاو زنده‌ای به مغازه آورد. ولی دیگر اجازه ندارد این کار را تکرار کند. من یک ساعت تمام در انتهای کارگاه روی زمین دارز کشیدم، هر چه لباس، روانداز و تشک بود روی خود انداختم که نره‌ی گاو را نشنوم. چادر نشینان از همه طرف به سر و کول حیوان می‌پریدند که تکه‌ای از گوشت گرم او را به دندان بکشند. پس از آن که سروصدا فرو نشست، مدتی طول کشید تا جرئت کردم از کارگاه بیرون بیایم. چادر نشینان مثل آدم‌های مست که دور خمره‌ی شراب حلقه زده باشند، کنار باقی‌مانده‌ی لاشه‌ی گاو روی زمین پراکنده بودند.



همان روز به نظرم رسید شخص امپراتور را پشت یکی از پنجره‌های کاخ دیدم. امپراتور معمولاً هیچ‌وقت به اتاق‌های بخش بیرونی پا نمی‌گذارد و همیشه فقط در باغ اندرونی به سر می‌برد. ولی آن روز به نظرم رسید که کنار یکی از پنجره‌ها ایستاده است و سر به زیر گرفته قیل و قال جلوی کاخ خود را نظاره می‌کند. همه از خود می‌پرسیم: «سرانجام چه خواهد شد؟ تا کی باید این درد و رنج را تحمل کنیم. کاخ امپراتوری چادر نشینان را به این‌جا کشانده است، ولی نمی‌تواند آن‌ها را پس براند. دروازه‌ی کاخ بسته است. نگهبانانی که پیش‌تر با شکوه و جلال فراوان بیرون می‌آمدند و به درون می‌رفتند، اکنون پشت پنجره‌های میله‌دار پناه گرفته‌اند. نجات سرزمین به ما صنعت‌گران و پیشه‌وران محول شده است. ولی ما از انجام این وظیفه عاجزیم، هرگز هم ادعا نکرده‌ایم از عهده‌ی چنین کاری برمی‌آییم. سوء تفاهمی پیش آمده است که سرانجام مایه‌ی هلاکمان خواهد شد.»

### فرم اشتراک مجله‌ی فردوسی

نام: \_\_\_\_\_ نام خانوادگی: \_\_\_\_\_  
 نام پدر: \_\_\_\_\_  
 نوع پرداخت: نقدی  بانکی

نشانی کامل پستی و تلفن متقاضی: \_\_\_\_\_

مآخذ: از کدام شماره براینان ارسال گردد:

ایران / تگه شماره: ۳۰۰۰ تومان - یک ساله ۲۴۰۰۰ تومان  
 یا هزینه‌ی پستی (۵۰۰۰۰ تومان)

اروپا و آمریکا و سایر کشورها / تک شماره: ۸ دلار - یا هزینه‌ی پستی: ۱۵ دلار  
 یک ساله ۱۸۰ دلار

پیام گویو ستانته‌روزی: ۲۲۷۶۶۲۲۷

تلفن: ۲۲۰۶۰۴۴۸ - ۲۲۰۶۰۴۴۵

اسیاس گزار خواهدیم شه چتان چه  
 چه بفره نظر را به حساب زور واکر و اصل رسنه را به  
 تنان پستن بمله. صندوق پستی ۱۸۸۶-۱۷۱۵۵  
 ارسال و یا به شماره‌ی انعام تنه فکس فرمایید.

تهران - بانک ملت - سعادت آباد - میدان  
 کاخ کد ۶۵۴۰ - حساب جام ۷۰۸۱۶۰۱۵۱۵  
 نام صاحب حساب: مجله‌ی فردوسی